

## نگاهی به شخصیت‌های رمان کلیدر دولت آبادی بر اساس مفاهیم احساس کهتری، جبران و برتری‌جویی در نظریه آدلر

(مقاله پژوهشی)

دکتر طاهره گلستانی بخت\*

دکتر مریم زمانی (اله داد)†\*\*، سامان رحمانی فرشلاف‡\*\*\*

### چکیده

منتقدین ادبی با بهره‌گیری از علم روان‌شناسی و تحلیل شخصیت و رویدادهای داستان، زوایای پنهان متن را آشکار می‌نمایند. یکی از اهداف نقد روان‌کاوانه بررسی و تحلیل شخصیت‌ها و وقایع پیوسته در متن است. هدف این مطالعه بررسی عقده حقارت، نمودهای برتری‌جویی و شیوه‌های جبران عقده حقارت در شخصیت‌های اصلی داستان است. رمان‌های بلند و هنری، با توجه به پرداختن به وجه‌های مختلف شخصیت و رویدادهای متنوع پیرامون آن، جایگاه خوبی برای بروز و ظهور نقد روان‌شناختی هستند. از این رو رمان بلند و درخشان کلیدر، به قلم محمود دولت‌آبادی به دلیل پرداختن به وجوه مختلف شخصیت‌های متعدد داستان، متن خوبی برای این بررسی است. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی است. یافته‌ها نشان می‌دهد نیروی برانگیزنده و محرک رفتارهای گل محمد حس برتری‌جویی او و تلاش برای غلبه بر احساس کهتری بود که عمال حکومتی بر وی روا داشتند. رفتار وی در پایان داستان بیانگر رسیدن به یکپارچگی و انسجام نقش وی و وسیله‌ای برای بروز جنبه‌های برتر و متعالی شخصیت وی است. سایر شخصیت‌های داستان

\* استادیار رشته روان‌شناسی دانشگاه پیام نور، تهران

t\_golestani@pnu.ac.ir

\*\* استادیار رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، تهران

mzamani.poem@gmail.com

\*\*\* کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، تهران

s.rahmani67@yahoo.com

تاریخ ارسال: ۱۳۹۸/۰۱/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۸

نیز مانند ستار، بیگ محمد و خان عمو نیز با غلبه بر احساس حقارت به مراتبی از حس برتری‌جویی رسیده بودند؛ اما برخی دیگر مانند قدیر، نادعلی، از احساس کهنتری به ورطه عقده حقارت غلطیدند.

**کلیدواژه‌ها:** ادبیات داستانی، کلیدر، آدلر، برتری‌جویی، عقده حقارت.

## ۱. مقدمه و بیان مسأله پژوهش

علوم ادبیات و روان‌شناسی در عین مستقل بودن، پیوندهای ناگسستنی با یکدیگر دارند. علم روان‌شناسی با تحلیل شخصیت‌ها و رویدادهای داستان به روشنگری زوایای پنهان متن کمک می‌کند. نقد روان‌شناختی، به عنوان یکی از شاخه‌های نقد ادبی، شیوه‌ای است نوپا که آغاز آن را باید اندکی پس از ظهور مکتب روانکاوی توسط زیگموند فروید دانست. به غیر از فروید، یونگ و لاکان، گاه نظرگاه‌های دیگر نظریه‌پردازان روانکاوی یا روان‌شناسی، همچون آلفرد آدلر، اریک فروم و... نیز مورد توجه واقع شده است. آنچه در مطالعه و بررسی متون، نقد ادبی می‌خوانند سه گونه است: یکی کوششی است معطوف به قرار دادن ادبیات در باب نظام روان‌شناسی. گونه دیگر نقد روانکاوانه متون ادبی با این رویکرد که روان‌شناسی و ادبیات دو موضوع مستقل از یکدیگرند که با یکدیگر پیوندهایی دارند؛ نقد روانکاوانه در این معنا می‌کوشد تا هم فصول ممیز ادبیات از روان‌شناسی و هم پیوند میان آن‌ها را مشخص کند. نوع سوم نقد روانکاوانه، روانکاوی در ادبیات کوششی در جهت جستجوی مسایل روان‌شناسی در متون ادبی است که با اسلوب‌های بالینی و درمانی در روان‌شناسی در باب چگونگی قرائت متن یا نگارش آن و همچنین نظریات آن‌ها درباره علت نگارش و ارتباط و تأثیر متون بر خوانندگان متمرکز است و این روابط را تفسیر می‌کند (قبادی و هوشنگی، ۱۳۸۸: ۹۲). «نقد روان‌شناسانه گرایش‌های مختلفی دارد مثلاً گاهی به مطالعه آفریننده اثر هنری می‌پردازد و گاهی به مطالعه خود اثر توجه دارد و گاهی تأثیر اثر ادبی را بر خواننده در نظر دارد و گاهی نیز از کیفیت و چگونگی آفرینش اثر ادبی و تکوین آن بحث می‌کند» (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۵۲).

نگاهی به شخصیت‌های رمان کلیدر دولت آبادی بر اساس مفاهیم... گلستانی‌بخت، زمانی و رحمانی فرش‌باف ۲۰۹

کلیدر نام رمان وسیع و بزرگی است به قلم محمود دولت آبادی که می‌توان آن را یکی از بهترین رمان‌های فارسی معاصر دانست. این رمان ده جلدی که حدود سه هزار صفحه را در بر می‌گیرد، بر پایه رویدادی واقعی در دهه بیست قرن چهاردهم شمسی است که نویسنده با تصاویر و شخصیت‌های بسیاری آن را خلق کرده؛ در واقع «زندگی سراسر حماسی «گل محمدها» در رمان عظیم «کلیدر» پلی میان واقعیت تاریخی و واقعیت داستانی و هنری است. واقعیت تاریخی «کلیدر»، کوشش خانواده «کلمیشی» برای برپایی عدالت اجتماعی و ستاندن داد توده‌های روستایی از بیداد بزرگ زمینداران و واقعیت هنری و ارزش این اثر، محصول پانزده سال کار خلاقانه هنری محمود دولت آبادی است و اگر «کلیدر» را به اتفاق و معجزه‌ای در ادبیات داستانی معاصر تعبیر کنیم، به راه اغراق نرفته‌ایم.» (اسحاقیان، ۱۳۸۲: ۱۵). «آن چه این رمان را از افسانه‌های یاغیان و عیاران متمایز می‌کند، ارتباطی است که نویسنده از طریق ستار (پینه دوز دوره گردی که در حقیقت عضو تشکیلات سیاسی است) بین زندگی گل محمد با جامعه شهری سال‌های اواسط دهه بیست برقرار کرده است، تا نگاهی انتقادی بیندازد به فعالیت‌های تشکیلاتی که با هدف ایجاد تحول در زندگی کارگران و روستاییان، در صدد ایجاد همبستگی بین این دو طبقه بود» (یوسف قنبری و حسینی پناه، ۱۳۹۱: ۶۴). از سوی دیگر نویسنده سعی در نشان دادن ظلم و جور نظام اربابی ولایت شمال شرق ایران دارد؛ اربابانی که با تسلط بر آب، زمین، باغ رعیت، مالک جان مردم نیز شده‌اند.

گل محمد که از ظلم‌های این جامعه فاسد به تنگ آمده است، اقدام به نوعی قیام مسلحانه علیه این مالکان می‌کند، البته حضور ستار در این قیام بسیار مؤثر است. در ادامه گل محمد اسیر نیرنگ و سیاست‌های اربابان می‌گردد و در پایان نیز به همراه عزیزترین یارانش در تنگه گاو طاق کشته می‌شود.

کلیدر با توجه به ویژگی‌هایی مانند عدم محدودیت در شخصیت‌پردازی، پرداختن به ساختار روحی و روانی شخصیت‌های اصلی، صحنه‌پردازی‌های مناسب، بیان نیت‌های پنهان شخصیت‌ها و همچنین گستردگی شخصیت‌ها، جایگاه مناسبی برای تحلیل شخصیت‌های

ذهن مؤلف با توجه به نظریه‌های روان‌شناختی است. در این پژوهش سعی شده است با بررسی اثر هنری، بر توانایی نویسنده در به کارگیری نکات دقیق پیرامون شخصیت‌ها از دیدگاه روان‌شناختی تأکید گردد؛ البته این توانایی ممکن است آگاهانه و یا ناآگاهانه صورت گرفته باشد. با توجه به تعدد شخصیت‌ها در رمان، نه شخصیت که نماینده سه قشر شهرنشین، روستایی و عشایر هستند، برای بررسی انتخاب گردیده‌اند و بر اساس رویدادهای پیرامون این شخصیت‌ها تحلیل‌ها صورت پذیرفت و این شخصیت‌ها بر اساس نظریه عقده حقارت و برتری‌جویی آدلر برای پاسخ به این پرسش اساسی بررسی شد که احساس حقارت و برتری‌جویی در شخصیت‌های اصلی ریشه در چه شرایطی داشته و با چه رفتارهایی خود را نشان داده است؟

## ۲. مبانی نظری پژوهش

### آلفرد آدلر

آدلر فرزند دوم از خانواده‌ای با شش فرزند بود. او که در سال ۱۸۷۰ میلادی در اطراف شهر وین کشور اتریش متولد گردید، در کودکی سختی‌های زیادی دید؛ مانند ابتلا به نوعی بیماری نرمی استخوان، دیدن مرگ برادر کوچکتر خود و نزدیک شدن به مرگ به دلیل بیماری سینه پهلو در چهار سالگی. آدلر به دلیل محدودیت‌های حرکتی که نسبت به کودکان هم سن و سال خود داشت، در برابر آن‌ها احساس حقارت می‌نمود و در دوران کودکی و نوجوانی با تلاش‌های مضاعف و خستگی ناپذیر خود توانست بر این عقده حقارت برتری یابد. او پس از نایل شدن به درجه تخصص در رشته چشم‌پزشکی به عصب‌شناسی و روان‌پزشکی روی آورد. همچنین از سال ۱۹۰۲ میلادی در بحث‌های گروهی فروید شرکت می‌نمود، هر چند پس از گذشت زمانی در حدود نه سال به یکی از منتقدان نظریه فروید تبدیل گردید. آدلر سرانجام در سال ۱۹۳۷ میلادی در کشور اسکاتلند در گذشت. آلفرد آدلر بنیان‌گذار مکتب روان‌شناسی فردی است که در ذیل به برخی از مفاهیم اولیه نظریه وی اشاره شده است:

نگاهی به شخصیت‌های رمان کلیدر دولت آبادی بر اساس مفاهیم... گلستانی‌بخت، زمانی و رحمانی فرشلاف ۲۱۱

**احساس حقارت (کهتری):** آدلر اعتقاد داشت که احساس حقارت همچون نیرویی برانگیزنده و محرکه در انسان عمل می‌کند که تمامی پیشرفت‌های فرد حاصل تلاش برای جبران این احساس‌های حقارت است. به عقیده آدلر، احساس حقارت از همان دوران کودکی در شخصیت فرد شکل می‌گیرد. «کودک نوباوه کوچک و بی پناه است و یکسره به والدین وابسته است. به اعتقاد آدلر، کودک نوباوه آگاهی دارد که والدینش به طور نسبی از توان و قدرت بیشتری برخوردارند، او می‌داند که مقاومت یا جدال در برابر این نیرو بیهوده است. بدین ترتیب، در کودک در قبال افراد قویتر و بزرگتری که در محیط هستند، احساس حقارت پدید می‌آید» (شولتز و شولتز، ۱۳۹۸: ۱۴۴). حال اگر فرد تمام سعی و تلاش خود را برای رفع این احساس‌های حقارت به ظهور رساند و با آن‌ها مبارزه نماید، می‌تواند با چیرگی بر آن به موفقیت‌هایی نایل گردد.

از آن‌جا که احساس حقارت همیشه در مقایسه خود با دیگران به کار می‌رود، داشتن چنین احساسی با احساس انزوای اجتماعی و تعلق نداشتن نیز همراه است (هاسپر، ۲۰۱۳). بنابراین احساس حقارت یا احساس کهتری بدلیل مقایسه خودآگاه یا ناخودآگاهانه بشر از جمله احساس‌هایی است که همه در زندگی روزمره خود به شکلی آن را تجربه می‌کنند و تقریباً تمامی افراد بشر بیش و کم با این احساس درگیرند، آنچه مهم است شیوه غلبه بر این احساس است. به اعتقاد آدلر احساس حقارت منبع تمام تلاش‌های بشری است.

**عقدۀ حقارت:** اگر کودک توان مقابله و جبران احساس‌های حقارت خود را نداشته باشد و در برابر آن‌ها ناتوان گردد، سرانجام این احساس حقارت به عقدۀ حقارت تبدیل می‌گردد. آدلر معتقد است که عقدۀ حقارت از سه طریق حقارت عضوی، لوس کردن و بی‌توجهی در ایام کودکی شکل می‌گیرد. افرادی که عقدۀ حقارت دارند نظر نامناسبی نسبت به خود دارند و قادر نیستند با ضروریات کنار بیایند (شولتز ۱۳۹۸: ۱۴۶).

**عقدۀ برتری:** بر اثر تلاش و جبران بیش از اندازه احساس حقارت در فرد، عقدۀ برتری در او شکل می‌گیرد. «در این حالت خود فرد در عقیده خود در مورد توانایی‌ها و

پیشرفت‌هایش دچار اغراق می‌شود. البته امکان دارد که شخص به شکل درونی احساس برتری کند و این نیاز در وی نباشد که این حس را در عمل به نمایش گذارد. از سوی دیگر، ممکن است که فرد چنین نیازی را احساس کند و در نتیجه در پیگیری هدف‌هایش به حد بسیار زیادی موفق گردد. در هر کدام از این موارد، رفتار فرد دارای ویژگی‌های خودستایی، خودبینی و خودمحوری و تمایل به بدنام‌ساختن دیگران است» (همان: ۱۴۵).

**برتری جویی:** آلفرد ادلر رویکرد روان‌شناسی فردی خود را بر مبنای مفاهیمی مانده عقده حقارت، عقده برتری، سبک زندگی و نهایتاً غایت‌نگری بنا نهاد. «ادلر عقیده تلاش برای برتری را به عنوان واقعیت اصلی اساسی زندگی توصیف کرد. برتری هدفی اساسی است که به سمت آن تلاش می‌کنیم. منظور او از برتری ربطی به عقده برتری نداشت. تلاش برای برتری، تلاش برای بهتر بودن از دیگران نیست. منظور ادلر انگیزه‌ای برای کمال بود. واژه کمال از کلمه کامل بودن گرفته شده است. بنابراین نظر ادلر این بود که ما برای برتری تلاش می‌کنیم تا خود را کامل کنیم و خود را به صورت کامل و یکپارچه درآوریم. این هدف فطری، این میل به سمت کامل بودن و یکپارچگی، به سمت آینده گرایش دارد. در حالی که فروید معتقد بود رفتار انسان به وسیله گذشته تعیین می‌شود» (شولتز و شولتز: ۱۳۹۵: ۱۴۸). «هدف نهایی و اساسی هر یک از ما برتری یا کمال است ولی ما از طریق الگوهای رفتاری متفاوتی سعی می‌کنیم به این هدف برسیم. هر کدام از ما این تلاش را به صورت متفاوتی نشان می‌دهیم. ما الگوی منحصر به فردی از خصوصیات، رفتارها و عادت‌ها را پرورشی می‌دهیم که ادلر آن را سبک زندگی نامید» (همان: ۱۴۹).

**سبک زندگی:** «سبک زندگی شامل رفتارهایی است که به وسیله آن‌ها حقارت واقعی یا خیالی خود را جبران می‌کنیم. ادلر همچنین بر عامل خانواده به عنوان عاملی برای رشد شخصیت تأکید داشت. کودکی که مورد حمایت افراطی والدین قرار می‌گیرد ممکن است خودمحور شود، فاقد علائق اجتماعی گردد و از دیگران انتظار داشته باشد که خواسته‌هایش را برآورده سازند. نازپروردگی و غفلت هر دو موجب می‌شود که اعتماد نسبت به توانایی‌مان در برخورد با ضروریات زندگی ضعیف شود» (شولتز و شولتز: ۱۳۹۵: ۳۱۵).

نگاهی به شخصیت‌های رمان کلیدر دولت آبادی بر اساس مفاهیم... گلستانی‌بخت، زمانی و رحمانی فرشباف ۲۱۳

«آدلر در بررسی دوران کودکی بیمارانش به رابطه بین شخصیت و ترتیب تولد نیز علاقمند شد. وی معتقد بود که فرزندان اول، میانی و آخر به دلیل موقعیت‌شان در خانواده، تجارب اجتماعی متفاوتی دارند که به شخصیت‌های متفاوت منجر می‌شود. مثلاً مسن‌ترین فرزند بیش از آن‌که فرزند دوم جای او را بگیرد؛ توجه زیادی دریافت می‌دارد. بنابراین فرزند اول ممکن است احساس ناامنی و خصومت کند و سلطه‌گر و محافظه‌کار باشد، و به حفظ نظم و قدرت علاقمند شود. آدلر فرزند دوم را فوق‌العاده جاه‌طلب، عصیانگر و حسود یافت. با وجود این آدلر معتقد بود فرزند دوم از فرزند اول و جوان‌ترین فرزند سازگاری بهتری دارد» (همان: ۳۱۶).

**سایق پرخاشگری:** «به اعتقاد آدلر اولین واکنش به حس حقارت، سایق پرخاشگری است. شاید او حتی قبل از فروید بر این باور بود که دو سایق اصلی حاکم بر زندگی فرد، سکس و پرخاشگری هستند. در کنار این دو، بقیه سایق‌ها (دیدن، بوییدن، شنیدن و غیره) ثانویه‌اند. سایق پرخاشگری نیروی غالب، حاکم و شکل‌دهنده ترکیبی از سایق‌هاست. تظاهرات این سایق به اشکال مختلف دیده می‌شود؛ مثل ضربه زدن، گازگرفتن، جنگیدن و در شکل شدید آن سادیسم، ولی به اشکال غیرمستقیم هم تظاهر می‌کند؛ مثل مسابقات رقابتی، یا تعارضات مذهبی، اجتماعی، ملی، نژادی، سیاسی و یا حتی هنر. گاه این سایق به سمت درون برمی‌گردد؛ در اینجا فرد در مقابل دنیای خارج صفات متضادی چون تسلیم و حقارت از خود نشان می‌دهد که می‌تواند سبب بروز مازوخیسم هم بشود. گاه این سایق به اشکال متضاد آن تظاهر می‌یابد؛ مثل مشارکت در امور خیریه، همدلی، نوع دوستی و غیره. بنابراین اولین واکنش کودک به احساس درماندگی و حقارت، پرخاشگری است که البته تظاهرات گوناگون دارد» (ناصحی و رئیسی، ۱۳۸۶).

### ۳. تحلیل داده‌ها

#### خلاصه رمان کلیدر

داستان با ورود مارال، دختر کرد، به شهر آغاز می‌گردد. مارال که بعد از زندانی شدن عبدوس، پدرش، و نامزدش، با مرگ مادر شرایط سختی در میان چادرهای محله توپکالی‌ها پیدا کرده تصمیم می‌گیرد پس از سال‌ها دوری نزد خانواده پدری خود بازگردد. به همین دلیل به زندان شهر می‌رود تا اجازه هجرت را از پدر و نامزد خود بگیرد. پس از کسب اجازه و در مسیر سوزن ده برای رفع خستگی تصمیم به آبتنی در برکه‌ای می‌گیرد. در این حال متوجه حضور فردی شده و به سرعت لباس بر تن کرده و به سمت مقصد حرکت می‌کند. در سوزن‌ده مورد استقبال بلقیس، عمه خود قرار می‌گیرد و متوجه می‌شود فرد میان بوته‌ها که او را تماشا می‌کرده همان گل محمد پسر عمه‌اش است. وی به سرعت جای خود را در میان اهالی باز می‌کند، هرچند زیور، همسر گل محمد، به دلیل توجه همسرش به مارال و ترس از ازدواج آن دو، رفتار بدی با مارال داشت و حضور او در میان چادرها را برنمی‌تابید؛ اما خیلی زود و در همان ابتدای داستان شک زیور تجسم وجود می‌گیرد و مارال و گل محمد با یکدیگر ازدواج می‌کنند.

از سوی دیگر جوانان محله میشکالی به تحریک مدیاری، دایی گل محمد برای ربودن صوقی، دختر حاج حسین، به چارگوشلی یورش می‌برند. در این بین حاج حسین با گلوله گل محمد و مدیاری با گلوله نادعلی کشته می‌شوند. پس از این درگیری نادعلی که از یافتن نام و نشان قاتل پدر نا امید می‌شود؛ دچار اختلالات روانی شده و دیگر همچون گذشته نمی‌تواند زندگی آرامی را تجربه کند. با آمدن خشکسالی در منطقه، گوسفندان دچار بزم‌رگی شده و گل محمد هرچه تلاش می‌کند تا جان گوسفندان را نجات دهد موفق نمی‌شود و در نهایت حیوان‌ها تلف می‌شوند. در همین ایام که خانوار کلمیشی‌ها وضع مالی مناسبی ندارند؛ دو مأمور برای گرفتن مالیات به چادرهایشان می‌آیند و از گل محمد می‌خواهند که با آن‌ها راهی شهر شود و پاسخ‌های خود را در رابطه با عدم توانایی در پرداخت مالیات آن جا ارائه دهد. گل محمد که بیم آن داشت مأموران برای دستگیری او به دلیل قتل حاج حسین به چادرها آمده باشند، با همراهی خان عمو و زن‌های محله دو مأمور را کشته و جنازه آن‌ها را در چاه می‌اندازد. پس از این‌که علی اکبر حاج پسند گل محمد را



نگاهی به شخصیت‌های رمان کلیدر دولت آبادی بر اساس مفاهیم... گلستانی‌بخت، زمانی و رحمانی فرش‌باف ۲۱۵

لو می‌دهد، مأمورین او را دستگیر کرده و به زندان می‌اندازند. در زندان، ستار، عضو پنهان حزب توده اقدام به تحریک گل محمد برای فرار از زندان می‌کند. نهایتاً گل محمد با کمک خان عمو و برادرانش از زندان فرار کرده و این شروع قیام او بر علیه حکومت و اربابان است. گل محمد پس از قیام مسلحانه علیه حکومت اقدام به غارت اربابان و کمک به نیازمندان می‌کند و در این بین برای فروش اموال مسروقه و همچنین تهیه فشنگ با بابقلی بندار و برخی از نیروهای نظامی رابطه برقرار می‌کند. پس از چندی گل محمد و مارال صاحب فرزند پسری به نام مدگل می‌شوند؛ مارال بر خلاف زیور همیشه همراه گل محمد است تا جایی که در برخی موارد با پوشیدن لباس مردانه، همسر خود را در درگیری‌ها همراهی می‌کند. در سوی دیگر بابقلی بندار و آلاچاقی از شرایط روحی نا مساعد نادعلی سوء استفاده کرده و اموال او را از دستش خارج می‌کنند.

نادعلی که از رفتار دایی خود در شگفت است، دیگر دستش به جایی نرسیده و سعی در گذران زندگی با روی آوردن لحظه‌ای به عبادت و همچنین تکرار خاطرات گذشته خود دارد و کماکان به دنبال صوقی، عشق گم شده خود است. در این میان، اتفاقات مهمی چون گریختن شیرو، خواهر گل محمد با ماه درویش به قلعه چمن و تنبیه شدن او توسط بیگ محمد؛ آتش زدن دشت گندم توسط قدیر؛ ماجرای حاجی سلطان‌خرد خرسفی و ناراحتی بیگ محمد از او؛ کینه‌توزی‌های خان محمد؛ چاپلوسی‌ها و خبرچینی‌های عباس‌جان و... روی می‌دهد. آوازه گل محمد سردار سرتاسر دیار را فرا می‌گیرد و دیگر حکومت و اربابان تحمل رفتارهای او را ندارند و از هر دری تلاش می‌کنند تا گل محمد را از ادامه این مسیر منحرف کنند؛ از دادن وعده تأمین توسط جهان‌خان تا برنامه ریزی و انجام ترور گل محمد توسط نوروز بیگ. بالاخره تمامی نیروهای حکومتی و اربابان برای مقابله و از بین بردن گل محمد با هم متحد می‌شوند. گل محمد که گویی بعد از ماجرای خرس، و ترس مردم از قدرت اربابان دیگر امیدی به مبارزه ندارد، به اجبار و اصرار تمامی تفنگچی‌ها را آزاد می‌کند و دست یاری مردمی را که به سمت او آمده بودند پس می‌زند و سرانجام به همراه نزدیکترین کسان خود پس از جنگاوری دلاورانه در تنگه گاوطاق کشته می‌شود.

### بررسی شخصیت‌های اصلی داستان بر اساس نظریه آدلر

**شخصیت گل محمد:** بعد از آن‌که خشکسالی و بزم‌رگی فشار زیادی بر گل محمد وارد کرد و تلاش‌هایش برای رهایی از این مشکلات بی‌نتیجه ماند، با توجه به زحماتی که در جنگ کشیده بود به فکر کمک گرفتن از حکومت افتاد. پس به شهر رفت تا از آن‌ها برای خرید واکسن کمک بگیرد؛ ولی در آن‌جا با رفتار زشت و حقارت‌آمیز مأموران دولتی مواجه شد، این احساس ناشی از جایگاه اجتماعی وی و ظاهر روستایی وی ایجاد شد:

«برو بیرون مردکه بیابانی! آدم شده‌ای برای ما؟» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۸۵)

این مشکلات به قدری بر او فشار آورد تا این‌که برای رهایی مجبور به سازش با کسانی می‌شود که دید خوبی به آن‌ها ندارد و با چرب‌زبانی به گفتگو با آن‌ها می‌پردازد، به همین دلیل خود را سرزنش می‌کرد و این موضوع نیز باعث تحریک او بر اثر احساس حقارت می‌شد:

«گل محمد هم در سوی دیگر ماجرا، رفتاری دو رویه داشت. همو که به وقت سیری کمترین تحقیر را، از سوی تواناترین کسان بر خود روا نمی‌دانست؛ که غرور خشم‌آگینش در برخوردها، بر خود و بر خویشانش آشکار بود، که در توانایی بر سر آب‌گاه و آب‌بها - چه بسا - که کارش به زد و خورد کشیده بود؛ همو که نایب آشپزخانه را جلوی صف سربازها از زمین بلند کرده و با سر میان دیگ آتش تپانده بود، اینک جلوی بابقلی بندار، خردی و خواری خود را آشکارا می‌توانست ببیند؛ می‌دید و دم بر نمی‌آورد؛ نیازمند بود. همین او را تا مرز تملق حتی پیشبرده بود. بسیار دشوار بود؛ امّا گل محمد خود را ناچار می‌دید که به این دشواری و خواری دشوار تن بدهد. ناروایی‌ها را تاب می‌آورد. چه می‌توانست و چه می‌بایست بکند؟ روی فرش بابقلی بندار بود و دست به سوی او داشت. پس دست پایین باید می‌گرفت، اگر نیازش می‌بود، دروغ باید می‌گفت و حتی خوش‌زبانی می‌کرد» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۴۲۷).

او پس از فرار از زندان و با راهنمایی‌های ستار سعی در کاهش احساس حقارت خود و رسیدن به برتری می‌کند و نتیجه این برتری‌جویی، تشکیل گروهی مسلح است که مانند

نگاهی به شخصیت‌های رمان کلیدر دولت آبادی بر اساس مفاهیم...، گلستانی‌بخت، زمانی و رحمانی فرشلاف ۲۱۷

یاغیان اقدام به دزدی از سایرین می‌کنند. البته تفاوت گل محمد با سایر یاغیان این بود که او از مردم ضعیف و فقیر دزدی نمی‌کرد و دارایی ثروتمندان را چپاول و به نیازمندان کمک می‌کرد. یکی دیگر از اقدامات گل محمد در راستای برتری‌جویی، دستگیر کردن نجف ارباب و گرداندن او در ولایات همراه با سرکوب او است:

«آن سوی آتش و درست چهره در چهره گل محمد، نجف ارباب ایستایده شده بود میان دو تفنگچی؛ طغرل و علی خان چخماق. شانه‌های نجف ارباب همچنان ریسمان پیچ بود و پاهایش برهنه بودند و یقه حسنی‌اش کنده بود و کف دستی از سینه‌اش سفیدی می‌زد و زلف‌های زردش آغشته به خاک و پریشان بود و گوشه‌های سیبیل نازکش آویزان بود و سرخی گونه‌هایش در جلای شعله‌ها پررنگ تر می‌نمودند و چشمان ازرقی‌اش در تب قهر می‌درخشیدند» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ج ۷: ۲۱۹۸).

**شخصیت مارال:** مارال بعد از زندانی شدن پدر و نامزدش در میان محله توپکالی‌ها با احساس حقارت مواجه شده بود:

«مارال به هیچ روی نمی‌خواست از کنیزی خود میان چادرهای نیم خان و بستگانش برای پدر و نومزاد خود چیزی حکایت کند. حتی ردپایی هم از زندگانی نیم‌ساله خود نمی‌خواست نشان دلاور و عبدوس بدهد. همه خواست و نیت دختر این بود که بتواند هرچه را بر او گذشته در دل خود نگاه دارد و اندوهی را که در سینه‌اش انبار شده به کسی بروز ندهد» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۶).

«چه سود که مارال از نگاه‌های بی‌پروای صمصام خان، لبخندهای مقبول و سبیل‌جنابان‌هایش برای دلاور و عبدوس بگوید؟ چه سود از واگو کردن پچ پچه‌های زنان و دختران» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۶)

مارال با تلاش و قصد هجرت سعی در غلبه بر احساس حقارت خود داشت. البته در بدو ورود به محله میشکالی‌ها نیز از جانب زیور تحقیر می‌شد که با سعی و تلاش و نشان دادن توانایی‌های خود توانست بر این احساس حقارت برتری یابد. این تغییر در او به جایی رسید که در زمان مقابله با جهن خان سردار به خوبی با او گفتگو می‌کرد و پاسخ‌های

دندان‌شکنی به او می‌داد. سر انجام نیز پس از کشته شدن گل محمدها و با وجود همه فشارها هنوز تلاش می‌کرد تا خود را کنترل نماید و در تنگه گاوطاق اقدام به یافتن جنازه‌ها می‌کرد و در تلاش بود تا اعضای باقیمانده خانواده را پیدا کند.

**شخصیت زیور:** زیور به دو دلیل مهم در خانواده کلمیشی احساس حقارت می‌کند؛ اول اینکه در گذشته یک بار ازدواج کرده و بزرگتر از گل محمد است و مهمتر از آن نازایی اوست. عشایر که فرزندآوری را یکی از سرمایه‌های اصلی محله خود می‌دانند، وقتی با نازایی مواجه می‌شوند؛ گویا در سوگی سترگ فرو می‌روند. از این رو زیور با کار کردن بیشتر سعی در رفع این احساس حقارت داشت:

«در دلش غوغایی بود؛ اما در چهره‌اش به جز خشکی و جمود، به جز سختی و جذبۀ کار هیچ دیده نمی‌شد. پیشکاری اگر بالای سرشان می‌بود، یقین که او را کاری‌تر از دیگران نشان می‌کرد» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۰۱).

این احساس حقارت پس از ازدواج گل محمد و مارال به عقده حقارت تبدیل و او در زندگی بسیار منفعل و گوشه‌گیر گردید:

«همچنان در کنج چادر بلقیس، چون بزغاله‌ای بیمار، چمبرک‌زده و سر بر خاک گذاشته بود؛ خاک بر سر. خواب؟! نه. بگو خرمی سوزن در چشم‌ها. وهم و کابوس. آسفتگی و آشوب. روح خوار شده. سیاه دل و دل سیاه. گره خورده در دهلیزهای تاریک. گرفتار بند بند حقارت. زنی تحقیر شده است! می‌خواست بگریزد. از دیگران و از خود. اما مجال نمی‌دید. جرأت نمی‌دید. افتاده در تنوری پر از خوریژ. با دهان بسته فریاد می‌کشید. گوش‌های کر. گوش‌های کر. دست و پا می‌زد. دست و پا می‌زد. جیغ‌های دستپاچه. میدان جیغ‌هایش تنها سینه او بود. جیغ خفه در قفسه سینه می‌پیچید و گوش جان را زخم می‌زد. عقرب‌گزیده به خود می‌پیچید» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۴۹۱).

«از هر چه بیمناک بود. از سایه خویش هم. از این رو شاید که خود را تاراج شده می‌دید. به یغما رفته» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۴۹۲)

نگاهی به شخصیت‌های رمان کلیدر دولت آبادی بر اساس مفاهیم... گلستانی‌بخت، زمانی و رحمانی فرشباف ۲۱۹

البته پس از مدتی و با توجه به رفتارهای مهربانانه مارال با او، تغییر جدی در رفتارش به وجود آمد، تا جایی که فرزند مارال را همچون فرزند خود دوست داشت و مانند مارال، گل محمد را قبل از رفتن به میدان نبرد آماده می‌کرد و در واقع جایگاه خود را در میان خانواده کلمیشی و همسر خود بازیافته بود. زیور این مسیر را تا جایی ادامه داد که برای نجات و شفاعت همسر خود از قلعه میدان تا سنگرد را با پای پیاده پیمود:

«زیور نازپرورده نبود. او خود که نه شقایق دشت که خار بیابان بود، اما راه تا به سنگرد از قلعه میدان با پای پیاده بر بیراهه‌ها و سوار بر اسب برهنه از سنگرد به راه قلعه میدان، تن تکیده زیور را کوفته و خسته کرده بود. پس این آژنگ تلخ پیشانی و خط ژرف عمود بر میان دو ابرو، همچنین نگاه زیور که در عمق کاسه‌ها به تکه‌هایی از چرم سوخته می‌مانستند، می‌باید اثر خستگی و بسودگی تن بر استخوان کمرگاه و گرده اسب برهنه باشد. نیک اما اگر درنگریسته می‌شد، در می‌یافتی که چنین نبود. بل این گره تلخ آژنگ و سوختگی نگاه زیور، نشان‌یاز بغرنجی دردناک روح بود که زن گل محمد سردار را چنان چون چرمی سوخته در آفتاب درهم فشرده و به هم در مچالانده بود» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ج ۱۰: ۲۹۲۸).

سرانجام نیز با وجود پافشاری گل محمد برای نماندن او در میدان نبرد، در کنار گل محمد و هم‌زمانش جنگید و کشته شد.

**شخصیت خان عمو:** خان عمو علاقه زیادی به برتری طلبی داشت؛ برای مثال می‌توان به نحوه دواندن اسب توسط او در زمان یورش به چارگوشلی اشاره کرد:

«اما خان عمو، در میان دسته، به کهنه اسب خاکستری خود التفاتی نمی‌توانست داشت. تا دسته می‌شتافت. اسب هم باید می‌شتافت. پس دست خان عمو تازیانه را به عادت بر کپل پهن حیوان می‌سایاند و وامی‌داشتش تا در هموار و ناهموار بتازد. از دسته واپس نباید ماند. اگر شده اسب پیر خاکستری در سربالاییک آبکند ببرد. بال‌های بینی‌اش بگذار بدرند: تاوان غرور سوار» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۶۴).

بزم‌رگی خان عمو را نیز به سمت احساس حقارت و شکستی سنگین سوق می‌داد:

«خان عمو، کنده وار، در زمین نشسته و ریشه‌ی هیزمی را زیر دندان‌های محکم و سفید خود گرفته بود، می‌جوید و تف می‌کرد. چشم‌ها، دو تغار خون. چه می‌خواست بشود؟ چه داشت می‌شد؟ هرچه بود و هرچه می‌شد، خان عمو به خود باور داشت که نابودی را تاب نخواهد آورد» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۹۵).

اما خان عمو اجازه بروز حقارت و شکست را در شخصیت خود نمی‌داد و دوباره به خود امید می‌داد:

«ناتوانی هزار بار باید پیش پای او زانو بر زمین می‌زد. ناتوانی خود خوارتر از آن است که بتواند در جان سنگی خان عمو چنگ ببندد؛ گو گم شود این دلشکستگی! جای تو نیست جان من، ای ناله‌های زنانه. دور از من! دور از من بایست! گزلیکی اگر به دست داری در چشم من بنشان؛ اما سایه‌ای پڑمرده اگر هستی به گورستان برو، خانه قلب خان عمو میدانگاه تازش خون است. فواره می‌زند از من، فریاد. بگذار خاک زیر و زبر شود. توفان را گو که بیاید. در هر چشم خنجری دارم آه...» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۹۵).

**شخصیت خان محمد:** خان محمد پس از بر زدن گله گوسفند با همکاری علی اکبر حاج پسند و نگه داشتن آن‌ها در میان گله باقلی بندار به زندان افتاد. همدستان او که از دست قانون رهایی یافته و مشغول تقسیم مال دزدی بودند، به پیغام‌های خان محمد از زندان توجه نکرده و سهمی به او اختصاص ندادند. این موضوع باعث تحقیر شدن خان محمد شد تا جایی که به دنبال راهی برای انتقام گرفتن از آن‌ها و آرام کردن احساس حقارت خود بود که در این راستا بارها آن دو را تهدید کرد:

«بگو دعا کن بیرون نیایم و گرنه عروسی دخترت را به عزا می‌گردانم! بگو کینه‌ای که از شما دو نفر به دل دارم، با آب همه رودخانه‌ها هم شسته نمی‌شود. ای... من را به محبس انداختید و خودتان نشستید روی قالیچه، و گوسفندهایی را که من از سر پل ابریشم چوبگردان کردم و آوردم، میان خودتان قسمت کردید و خوردید؟! بدنامی و حبسش از من، سرفرازی و نانش از شما؟! خیال کرده‌اید من می‌گذارم این لقمه راحت از گلویتان پایین برود، ها؟! هی... من را نشناخته‌اید، هنوز! نمی‌دانید پایتان را روی دم چه سگماری

نگاهی به شخصیت‌های رمان کلیدر دولت آبادی بر اساس مفاهیم... گلستانی‌بخت، زمانی و رحمانی فرشایف ۲۲۱  
گذاشته‌اید! عجب! نامرد حاج پسند، گوسفندهای چارگوشلی را من و تو با هم بر زدیم و  
آوردیم سپردیم به بابقلی بندار. اما دزدی که روی روز افتاد، هر چندتایش را که توانستید  
شما خوردید و سهم حبسی‌تان را به من دادید؟!» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۰۳۰ و  
۱۰۳۱).

«بر کاکل هدف این خشم، علی اکبر حاج پسند جای داشت که به خان محمد شیوه زده  
بود. گوسفند دزدی را خان محمد از پل ابریشم بر زده و آورده بود. پسر حاج پسند  
گوسفند را دست به دست گرفته و به بابقلی بندار رد کرده بود. کار به آستم افتاده بود. علی  
اکبر پای خود را کنار کشیده و پای خان محمد را به تله انداخته بود. خان محمد به زندان  
افتاده، بابقلی بندار به راه خود رفته، و پسر حاج پسند به مأمورها چسبیده بود. پس، چگونه  
می‌بایست از دندان‌های خان محمد خون نچکد؟» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ج ۴: ۱۲۸۴)

**شخصیت بیگ محمد:** بیگ محمد آخرین پسر کلمیشی بود و این خود سبب بروز  
احساس حقارت در او بود زمانی که خود را با برادرهای بزرگتر مقایسه می‌کرد، ولی او با  
سعی و تلاش به خوبی بر این احساس حقارت فایق آمده بود تا جایی که نزد پدر  
محبوبیت زیادی یافته بود: «بیگ محمد دلخواه کلمیشی بود. دلآوری بود، او، آرام و  
خوددار، زحمتکش و مهربان خیره‌کار و عاشق گله. بجا خشمگین و بجا سرمست. خوش  
آواز می‌خواند و خوب چگور می‌نواخت. خواستنی و دلنشین. کمتر اهل خصومت و بیشتر  
صفاییشه. ساده دل و کم غل و غش. نگران این که دیگران را از خود نرنجانند و نرمانند.  
همواره چشم بدان که گله‌اش مبادا باریکه‌ای از دیم‌زار رعیتی بتراشد» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷،  
ج ۱: ۲۱۳).

یکی از رویدادهای داستان که سبب بروز احساس حقارت در بیگ محمد می‌شود،  
نارضایتی حاجی سلطان خرد خرسفی در ازدواج او با دخترش لیلی است. در اینجا نیز  
بیگ محمد تلاش می‌کند تا به خواسته اش برسد و برای اینکار از برادر خود رخصت  
می‌گیرد:

«به من رخصت بده، برادر؛ به من رخصت بده. به یک اشاره تو، میل تو اگر باشد، من همین امشب می‌تازم و لیلی را از خرسف می‌دزدم و پشت ترکم می‌بندم و می‌آورمش به قلعه میدان. من فقط اذن تو را می‌طلبم، گل!» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ج ۷: ۲۰۸۲).

**شخصیت نادعلی:** اولین جایی در داستان که نادعلی دچار احساس حقارت می‌شود پاسخ منفی صوقی به خواستگاری مادرش است. بعد از آن زمانی که متوجه می‌شود صوقی به شخص دیگری علاقه مند است و حتی حاضر نیست زیر شکنجه نیز نام او را به نادعلی بگوید، این احساس حقارت در او بیشتر می‌گردد تا به عقده حقارت تبدیل می‌شود. با از دست دادن اموال پدری و در پی حيله و نیرنگ دایی خود و همچنین از دست دادن جایگاه، پول و احترام خود و قبول کردن این شرایط پست، کم کم این احساس در شخصیت او تبدیل به عقده حقارت گردید. این امر تا جایی ادامه داشت که حتی گاهی از حالت عادی خارج می‌شد و دیگر نتوانست احساس حقارت را تبدیل به برتری‌جویی کند و خود را به کمال برساند.

**شخصیت قدیر:** قدیر نیز مانند برادر خود از تغییر وضع مالی پدر و مقایسه خود با سایر اهالی روستا احساس حقارت می‌کرد و افسوس روزهای گذشته را می‌خورد:

«دیگر امروز قدیر و عباسجان چنین که بودند، لابد نبودند؛ بیگانه، تهی دست و گسیخته. پریشان روزگار و دژم. هرگز! هرگز چنین نبودند! این را قدیر روشن تر احساس می‌کرد و، همو همواره با گلابه از آنچه نشده بود و می‌توانسته بود بشود، یاد می‌کرد» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۹۶۰).

یکی دیگر از اتفاقاتی که این حقارت را بیش از پیش تحریک می‌کرد؛ ماجرای فروش شترهای پدرش و قربانی کردن آنها بود:

«قدیر، بر کناره کوچه، پا پس کشید. دلش بار نمی‌داد تا پیش تر برود. اهالی، عروس می‌بردند و قدیر، رو به گور خود انگار می‌رفت. روی برگرداند و پنجه به دیوار باغچه باقلی بندار انداخت، از دیوار بالا کشید، پایین پرید و از آن سو در شیب کال خشک کله پا



نگاهی به شخصیت‌های رمان کلیدر دولت آبادی بر اساس مفاهیم... گلستانی‌بخت، زمانی و رحمانی فرشباف ۲۳۳ کرد و به سویی رفت. دل دیدن کارد خوردن شترش را نداشت. هم نمی‌توانست فغان او را به گوش بشنود» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۹۹۴).

البته در زمان حمله جهن خان به قلعه چمن عکس‌العملی به عقده قربانی کردن شترها نشان داده و نشانی شیدا را به جهن می‌دهد: «قدیر، در میانهٔ مرد افغان و گودرز بلخی، دیواری شد:

- در مکن، سردار! جای بندار را من نشان می‌دهم.
- ردش را نشان بده. یاالله بگو!

قدیر که خود بی‌رغبت به گرفتاری نور چشم باقلی بندار نبود، تا نیت پنهان بدارد، حرف را لنگاند. می‌خواست به مادر شیدا و اینماید که آنچه می‌گوید، زیر فشار و از ناچاریست. هم این را می‌دانست که جهن خان بلوچ دیگر تاب آن ندارد که به شانه شانه‌کردن‌های او تن بدهد. پس، قدیر آگاهانه چشم به راه نشانهٔ خشونت از سوی جهن خان بود. این را درست دریافته بود. چون همین هنگام، جهن خان بلوچ با پنجه‌های کبود و کلفتش لبگرد نیم‌تنهٔ قدیر را قبضه کرد و او را به سوی خود کشید و چهرهٔ تکیدهٔ قدیر نعره زد: می‌خواهی یوغ روی شانه‌هایت بگذارم تا این لب‌های قیطانی‌ات را باز کنی؟! حرف بزنی دیگر، انتر! دیر گفت: به کویر، سردار... شیدا، شترهایش را به کویر می‌برد!» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ج ۴: ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵).

بررسی درون‌مایه‌های حالات و احساسات وصف شده در کلیدر نشان می‌دهد که بیشتر آن‌ها حالات منفی روحی است و به ندرت وصف حالت و احساسی مثبت مثل عشق، پیروزی، شادمانی، آزادی، و شوق، در کلیدر به چشم می‌خورد. هرچند چنین احساساتی به ندرت در این اثر وصف شده است، اما در ژرفای روح و روان شخصیت‌های داستان و در لفافه‌ای از احساس منفی پوشیده شده است. برای مثال، احساس شوق و آزادی شیرو احساسی منفی است که خواننده، در همان ابتدای امر، به حقیقی نبودن آن واقف است و خود شخصیت نیز به زودی این احساس را از دست می‌دهد و شوق و

شور او به حسرت و خاموشی و ندامت تبدیل می‌شود. همچنین احساس پیروزی و غروری که به بیگ محمد، بعد از انتقام‌گیری از ماه درویش، دست می‌دهد احساسی دروغین است، زیرا عذاب وجدان و تردید، وی را دمی راحت نمی‌گذارد. گرچه او سعی دارد از این احساس طفره رود، همچنان روح او از دودلی و اندوه در رنج است. همچنین آسودگی و آرامشی که به نادعلی پس از دستگیری از خانواده محمدجمعه، که قربانی فقر و سعایت خودش و خودخواهی و جستجوگری نادعلی شد، دست می‌دهد؛ نوعی احساس دروغین است که نادعلی برای التیام بخشیدن و آرام کردن روان بیمار خود بداند متوسل می‌شود (کریمی پناه، رادفر، ۱۳۹۱). بر اساس نظریه آدلر این پریشان‌حوالی ناشی از احساس کهنتری است که نتوانسته‌اند به شیوه سالم آن را جبران کنند. لذا نمودهای رفتاری آن به شکل رفتارهای منفی دیده می‌شود.

به نظر شیری (۱۳۸۷) خانواده کلمیشی در راه رسیدن به اهداف و آرمان‌های شکوهمند انسانی (بر اساس نظر آدلر: برتری‌جویی)، در معرض از هم پاشیدگی است. یکجور از هم گسیختگی که در همه پیوندهای خانواده رسوخ کرده بود. وی شخصیت‌های خاندان کلمیشی را نماینده طبقات و تیپ‌ها و گروه‌های اجتماعی در تحولات تاریخی می‌داند. این گونه از شخصیت‌ها از نوعی دلالت ضمنی و مبتنی بر شباهت با طبقه یا تیپ‌هایی را دارند که می‌توان آن‌ها را گونه‌ای از نمادپردازی در داستان دانست، پاره‌ای از دلالت‌های ضمنی را کنایه‌گویی‌ها تشکیل می‌دهند (طعن و تعریض و گوشه و کنایه زدن) که به زعم آدلر همه این‌ها نماد احساس حقارت است که به صورت کلامی بروز می‌یابد. شیری (۱۳۸۷) با مثال نادعلی عنوان می‌کند: نادعلی نیز در زندگی مصایب زیادی را تحمل می‌کند، مرگ پدر، از دست رفتن نامزد، ناشناس ماندن قاتل، آوارگی، از دست رفتن املاک و دارایی، تحقیر شدن و کتک خوردن و چه چیزی بهتر از چوپان گنگ می‌تواند نمایش‌دهنده وضعیت نادعلی باشد. «پس از شیوع حادثه مرگ و میر حشم‌گویی در فضای روایت برای مدتی طولانی «لایه‌های انبوه باد» مشغول وزیدن می‌شود. این باد نماد همسازی از بغض و آشوب‌های درونی خانواده کلمیشی بخصوص گل محمد است که در به در پی استمداد از دوست و

نگاهی به شخصیت‌های رمان کلیدر دولت آبادی بر اساس مفاهیم... گلستانی‌بخت، زمانی و رحمانی فرش‌باف ۲۲۵ آشنا و دولتیان برمی‌آید؛ اما هیچ‌کس به او روی خوش نشان نمی‌دهد و حتی ادارات دولتی او را به شدت تحقیر می‌کنند». بر اساس نظریه آدلر این مثال‌ها نمودی از رفتارهای تحقیرآمیز و خشونت‌باری است که گل محمد تجربه کرد و در پی احساس برتری‌جویی برآمد.

#### ۴. نتیجه بحث

در این جستار شخصیت‌های اصلی رمان کلیدر بر اساس برخی از مفاهیم نظریه آدلر بررسی و نقد شد؛ از جمله احساس حقارت، عقده حقارت، تلاش برای رسیدن به برتری، جبران احساس حقارت و سبک زندگی. لذا مفاهیم اساسی مرتبط، شامل مفهوم ساختار ذهنی مبتنی بر خیال، غایت‌نگری و کل‌نگری ارائه گردید.

در نگاه کلی خاندان گل محمدها در پی احساس حقارت ناشی از باده نشینی، پایگاه اجتماعی - اقتصادی پایین و نیز رویدادها و شرایط سخت معیشتی و شاید مهم‌ترین و اصلی‌ترین دلیل، وجود الگوی ناسالم قدرت در جامعه و تعارض خواسته‌های به حق مردم در مقابل ظلم آشکار حکومت بود. روایت این خاندان، نماینده شوربختی‌های زندگی عشیره‌ای و روستایی جامعه است که موجب احساس ضعف و حقارت شد و به عنوان تلاشی انسانی برای غلبه بر این احساس، این خاندان سعی در تغییر وضعیت موجود کردند. روش غلبه آن‌ها بر احساس کهنتری، تمرد و شورش بود که با استفاده از انواع مختلفی از واکنش‌های مقابله‌ای، سعی در کاهش احساس کهنتری خود نموده و به تبع آن توجه اطرافیان را به خود جلب کردند و مردم را نیز همراه خود کردند، و مجله‌انه در پی رسیدن به برتری و کمال بودند و از این نیروی محرک و برانگیزاننده استفاده مثبت و بهینه کردند.

در سایر شخصیت‌ها مانند قدیر و نادعلی به نظر می‌رسد بعد از رویدادهایی که خودکم بینی و احساس کهنتری آن‌ها را تشدید می‌کرد؛ نتوانستند بر این احساس غلبه کنند که نمود شکست در غلبه بر کهنتری را در اعمال پرخاشگرانه و نیز عقده حقارت آن‌ها می‌توان دید. آن‌ها که شایستگی‌های خود را به پول یا خانواده منسوب می‌دانستند یکسره در حسرت

گذشته و احساس کهنتری ناشی از، از دست دادن جایگاه قبلی خویش نتوانستند به انسجام و یکپارچگی شخصیتی دست یابند و انگیزه رشد و پیشرفت در آن‌ها از بین رفت.

گل محمد به عنوان دومین پسر خانواده و بلندپروازترین آن‌ها، روند غلبه بر احساس حقارت در وی به احساس برتری جویی و کمال به طور بارز با نبردی دلیرانه برای احقاق حق نه تنها خود، که خانواده و سایر مردم از حکومت مشاهده می‌شود. نگرش و علاقه اجتماعی وی نیز در اثر معاشرت با ستار و یادگیری متحول شده بود. در مورد شخصیت ستار نیز هدف نهایی که برتری و کمال است دیده می‌شود. هر چند این دو از طریق الگوهای رفتاری متفاوتی به سمت یکپارچگی و کمال پیش می‌روند؛ اما هر یک با سبک خاص زندگی خود و شرایط آن، زندگی می‌کنند. ستار نیز در پی رسیدن به تحقق خواسته‌ها و آرزوهای خود، دستیابی به صیانت نفس، مساوات و هر آنچه کمال و برتری می‌دید با روحیه مبارزه‌طلبی همراه کلمیشی‌ها شجاعانه و دلاورانه در میدان نبرد جنگید و کشته شد. جنگاوری آن‌ها از نوع غیرعقلایی و جسورانه نیست و معنای خشونت‌طلبی ندارد، بلکه ناشی از یافتن هدفی والاتر از درگیر شدن در زندگی با ذلت و حقارت است که خود عین شجاعت و آزادگی است.

همانگونه که دیده شد پرخاشگری به عنوان اولین سابق در پاسخ به عقده حقارت به طور متعدد و در شرایط مختلف از اکثر شخصیت‌های داستان دیده می‌شود. در خان محمد به عنوان اولین پسر خانواده نیز بارز است. احساس ناامنی، خصومت، سلطه‌گری و قدرت‌طلبی که به باور آدلر ویژگی فرزندان اول خانواده است؛ در وی کاملاً مشهود است. بیگ محمد آخرین فرزند خانواده بدلیل جایگاه کهنتری که به لحاظ ترتیب تولد در خانواده داشت نیز وابستگی همیشگی خود به گل محمد را از ابتدا تا انتهای داستان نشان می‌داد. گویی از ابتدا تا انتهای داستان نتوانسته به یک خودکامل یا شخصیت یکپارچه دست یابد و همواره در سایه برادر بزرگتر هویت خود را یافته و سبک زندگی خود را این‌گونه رشد داده است. همانطور که آدلر معتقد بود زنان احساس حقارت می‌کنند و علت آن در شرطی‌سازی اجتماعی و کلیشه‌سازی نقش جنسیت است. در واقع در شخصیت‌های زن داستان نیز کاملاً

نگاهی به شخصیت‌های رمان کلیدر دولت آبادی بر اساس مفاهیم... گلستانی‌بخت، زمانی و رحمانی فرشباف ۲۲۷

مشخص است که زنان در سایه مردان معنا می‌یابند و گویی خود شخصیت کامل و مستقلی ندارند. زیور با نداشتن فرزند، سالمند بودن نسبت به گل محمد و مارال در نبود همسر یا پدر. با وجود احساس کهنتری ناشی از جنسیت، طی رویدادهای مختلف مارال توانسته بود تا حدی به این احساس غلبه کند و در مقابل مردان مهاجم شخصیت مستقل، کامل و برتری را نشان دهد. زیور نیز به حدی از خودباوری و اتکا به نفس رسیده بود که می‌توان در طول داستان به دستیابی این دو شخصیت در جایگاه مستقل‌تر و کامل‌تر برخورد و تحول روانی و شخصیتی را در کشاکش دهر دید.

در شخصیت‌هایی مانند نادعلی و قدیر مشاهده می‌شود که احساس حقارت تبدیل به عقده حقارت شده است. آن‌ها نظر نامناسبی نسبت به خود دارند و احساس می‌کنند نمی‌توانند با ضروریات زندگی کنار بیایند. آن‌ها در گذشته خود مانده اند و هدف و غایتی رو به آینده، رشد و کمال ندارند. شیوه‌های جبرانی احساس حقارت آن‌ها ناکارآمد و ناپسند است. طبق نظر آدلر همه انسان‌ها دارای احساس حقارت هستند، ولی این احساس در افراد نوروتیک سبب بروز علائم نوروتیک می‌شود. در خصوص این دو شخصیت نیز شاهد تبدیل احساس حقارت به عقده حقارت هستیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

### کتاب‌نامه

افخمی عقدا، رضا؛ فاطمه جمشیدی؛ جمشید قاسمی. (۱۳۹۵). «واکاوی احساس کهتری در شخصیت «عتره بن شداد» از رهگذر سروده‌هایش». مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) شماره چهاردهم.

اسحاقیان، جواد (۱۳۸۳). کلیدر، رمان حماسه و عشق. تهران: گل آذین.

دولت آبادی، محمود (۱۳۸۷). کلیدر. تهران: فرهنگ معاصر.

ژف، مه‌رو (۱۳۸۶). تحلیل هشت داستان کوتاه معاصر فارسی با رویکرد روان‌کاوانه. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.

سیدان، مریم. (۱۳۸۶). «نقدی روان‌شناختی بر شازده احتجاب گلشیری». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه قم، سال اول، شماره سوم.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۸). نقد ادبی. تهران: میترا.

شیری، قهرمان. (۱۳۸۷). «دلالت‌های ضمنی در کتاب جای خالی سلوچ و کلیدر دولت آبادی». زبان و ادبیات فارسی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۵۱، شماره مسلسل ۲۰۷.

شولتز، دوان پی؛ سیدنی ال‌ن شولتز. (۱۳۹۸). نظریه‌های شخصیت. ترجمه یحیی سیدمحمدی. ویراست دهم. تهران: نشر.

شولتز، دوان پی؛ سیدنی ال‌ن شولتز. (۱۳۹۵). تاریخ روان‌شناسی نوین. جلد دوم. ترجمه علی اکبر سیف دیگران. تهران: نشر.

قبادی، حسینعلی؛ مجید هوشنگی. (۱۳۸۸). «نقد و بررسی روان‌کاوانه شخصیت زال از نگاه آلفرد آدلر». فصلنامه نقد ادبی، سال دوم، پاییز.

کریمی پناه، ملیحه؛ ابوالقاسم رادفر (۱۳۹۱). «بررسی و تحلیل موضوعات وصفی کلیدر»، ادبیات پارسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دوم، شماره اول.

گنجی، حمزه (۱۳۸۵). روان‌شناسی عمومی. تهران: ساوالان.

نگاهی به شخصیت‌های رمان کلیدر دولت آبادی بر اساس مفاهیم... گلستانی‌بخت، زمانی و رحمانی فرشیاف ۲۲۹  
نصیحی، عباسعلی؛ فیروزه رئیسی. (۱۳۸۶). «مروری بر نظریات آدلر». تازه‌های علوم  
شناختی، سال ۹، شماره ۱، صص ۵۵-۶۵.  
یوسف قنبری، فرزانه؛ فرحناز حسینی پناه. (۱۳۹۱). «مارال کلیدر و کهن الگوی زن ایرانی».  
اندیشه‌های ادبی، سال ۴، شماره ۱۱، صص ۶۳-۸۸.

Hasper, J. (2013). Management of inferior feelings and addictive behaviors. Available at:  
[www.alfredadler.edu/.../Hasper%20MP%202013](http://www.alfredadler.edu/.../Hasper%20MP%202013)

